

تفکر و کارکردهای فردی و اجتماعی آن در نظام عرفان عملی از منظر نهج البلاغه

h_taromi@yahoo.com

pahlevan@ut.ac.ir

s.labanymotlagh@yahoo.com

حسن طارمی راد/ دانشیار بنیاد دائرةالمعارف اسلامی

منصور پهلوان محمدعلی/ استاد گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه تهران

کلیه صدیقه لبانی مطلق/ دانشجوی دکتری پژوهشکده نهج البلاغه تهران

دریافت: ۱۳۹۸/۰۷/۰۱ - پذیرش: ۱۳۹۸/۰۹/۲۵

چکیده

فکر، نیرویی است پویا برای به دست آوردن حقایق، و تفکر کوشش این نیرو به اقتضای عقل و خرد است. در عرفان عملی که برنامه‌ای منسجم برای طی مراحل کمال انسانی است، تفکر مقامی بلند و تأثیرگذار برای سالکان طریق است؛ چراکه انسان با ابزار تفکر می‌تواند گام‌های بلندی را به سوی تکامل و تعالی فردی و اجتماعی بردارد. با توجه با این جایگاه، پژوهش پیش‌رو، که از نوع بنیادی است، با شیوه‌ی تبعی-استنباطی و با هدف شناخت جایگاه عنصر تفکر و تحلیل کارکردهای فردی و اجتماعی آن در نظام عرفان عملی از منظر نهج البلاغه صورت گرفته است. نتیجه آنکه تفکر با دارا بودن زمینه‌های متفاوتی نظیر عظمت پروردگار، لطایف آفرینش و در احوال پیشینیان، عنصری ابتدایی و مبنایی برای ورود سالک به طریق الی الله است و با دارا بودن طیف گسترده‌ای از کارکردهای فردی نظیر بیداری، و قرار گرفتن در طریق الی الله، و کارکردهای اجتماعی همچون روشن‌سازی راه برای دیگران، امر به معروف و نهی از منکر، نقش ویژه‌ای را در این نظام داراست.

کلیدواژه‌ها: نهج البلاغه، عرفان عملی، تفکر.

تفکر از ریشهٔ فکر به معنای رفت و آمد پی در پی قلب در چیزی است و تفکر رفت و آمد قلب است با حالت عبرت‌پذیری (این فارس، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۴۴۶). در *مفردات* آمده است: «الفکره» نیرویی است پویا و پیاپی که آدمی را از علم به معلوم می‌رساند و به آن می‌پردازد و تفکر کوشش و جولان آن نیرو به اقتضای عقل و خرد است؛ و این نیرو ویژهٔ انسان است و در حیوان نیست؛ و تفکر یا اندیشه گفته نمی‌شود، مگر در چیزی که ممکن شود صورتی از آن در خاطر و قلب انسان حاصل گردد (راغب اصفهانی، ۱۹۹۲، ص ۶۴۳). در میان اهل عرفان، تفکر یکی از مهم‌ترین منازل عرفانی است. *خواجہ عبداللہ انصاری* تفکر را پنجمین منازل در باب بدایات و آن را حرکت عقل برای رسیدن به مطلوب دانسته است (انصاری، ۱۴۱۰، ص ۴۱). *خواجہ نصیرالدین طوسی* نیز تفکر را سیر باطن انسانیت از مبادی به مقاصد می‌داند و می‌گوید: برای واژهٔ «نظر» نیز همین معنا را گفته‌اند. در اصطلاح علما، هیچ کس از مرتبهٔ نقصان به مرتبهٔ کمال نتواند رسید، مگر به سیری؛ و به این سبب گفته‌اند اولین واجبات، تفکر و نظر است؛ و آیات آفاق و انفس، مبادی سیر و نقطهٔ آغاز حرکت است و سیر در اصل خود، استدلال است از این آیات؛ و آنچه مقصد و منتهای سیر است، وصول باشد به نهایت مراتب کمال (طوسی، ۱۳۷۳، ص ۴۷-۴۹). در مجموع می‌توان گفت که این اصطلاح در نزد عارفان عبارت است از اندیشه و فکر کردن در خداوند (سجادی، ۱۳۷۵، ص ۲۵۰). به عبارت دیگر، تفکر، جست و جوی بصیرت است در درک مطلوب؛ و نتیجهٔ آن رهایی از ظلمت جهل و نادانی است (گوهرین، ۱۳۸۳، ص ۱۶۰)؛ زیرا انسان با نور معرفت است که از جهل و ظلمت بیرون می‌آید و این نور حاصل نمی‌شود، مگر با تفکر (همان، ۱۵۴). در نزد عرفا، از آنجا که مجال و میدان تفکر به علت بی‌نهایت بودن علوم بی‌حد و اندازه است، آن تفکری ارزشمند است که به راه دین تعلق دارد (همان، ص ۱۶۰)؛ و مقصود از دین، اموری است که میان بنده و پروردگار واقع می‌شود (فیض کاشانی، ۱۴۱۷، ج ۸، ص ۲۰۰).

در *نهج البلاغه* نیز تفکر از ریشهٔ «فکر» و بر وزن علم و عقل و به معنای اندیشه و تأمل است. به عبارت دیگر، فکر اعمال نظر و تدبیر است، برای به دست آوردن حقایق و عبرت‌ها (قرشی بنایی، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۸۲۵). حضرت علی علیه السلام فکر و اندیشه را یکی از مهم‌ترین مشخصه‌های انسانی در بدو خلقت هر انسان می‌داند و می‌فرماید: «...فَتَمَلَّتْ فَمَثَلَتْ إِنْسَانًا دَا أَدْهَانَ يُجِلُّهَا- وَ فِكْرٍ يَتَصَرَّفُ بِهَا...» (نهج البلاغه، خ ۱)؛ «... و به صورت انسان درآورد؛ دارای قوای مختلف ذهنی و فکری که در اشیا تصرف کند... آن حضرت در وصف نیروی تفکر می‌فرماید: «وَ الْفِكْرُ مِرَاةٌ صَافِيَةٌ» (همان، کلمات قصار، ۳۶۵)؛ اندیشهٔ آدمی، آینه‌ای صاف است. در اینجا منظور از فکر، همان نیروی فکری (اندیشه) است و کلمهٔ «المراة» یعنی آینه را استعاره آورده است از آن جهت که نیروی اندیشه وقتی در پی مطالب تصویری یا تصدیقی برمی‌آید و آنها را درمی‌یابد و عکس‌برداری می‌کند، مثل آن است که صورت اشیا وقتی در برابر آینه قرار می‌گیرند، بر آن می‌افتد (ابن میثم بحرانی، ۱۳۶۲، ج ۵، ص ۲۴۱). در بیان حضرت علی علیه السلام، تفکر جزء ارکان اولیه و محرک اصلی در راهیابی به طریق حق و سیر الی الله است. آن حضرت در توصیفی کامل از

احوال سالکان طریق، نخستین گام را در حرکت ایشان، بیدارسازی عقل معرفی می‌کند که در نتیجه آن، شخص به طریق هدایت وارد می‌شود و منزل به منزل در آن پیش می‌رود:

قَدْ أَحْيَا عَقْلَهُ وَ أَمَاتَ نَفْسَهُ حَتَّى دَقَّ جَلِيلَهُ وَ لَطَفَ غَلِيظَهُ وَ بَرَّقَ لَهُ لَمَعٌ كَثِيرٌ الْبُرْقُ فَأَبَانَ لَهُ الطَّرِيقَ وَ سَلَكَ بِهِ السَّبِيلَ وَ تَدَفَعَتْهُ الْأَبْوَابُ إِلَى بَابِ السَّلَامَةِ وَ دَارِ الْإِقَامَةِ وَ تَبَتَّ رَجُلَاهُ بِطَمَأْنِينَةٍ بَدَنَتِهِ فِي قَرَارِ السَّامِنِ وَ الرَّاحَةِ بِمَا اسْتَعْمَلَ قَلْبَهُ وَ أَرْضَى رَبَّهُ (نهج البلاغه، خ ۲۲۰).

خردش را زنده می‌کند، و نفس سرکش خود را می‌راند، تا آنجا که بدنش ضعیف و اندامش لاغر و نزار شد، و تندی اخلاقیش به نرمی مبدل گشت؛ و برای او هاله‌ای از روشنایی درخشید که راه او را روشن و او را در آن مسیر روان ساخت و بیوسته از دری به در دیگر منتقل شد تا به باب سلامت و سرای زندگی جاودانی راه یافت؛ و به سبب اعمال قلبی‌ای که انجام داد و خشنودی پروردگار خویش را جلب کرد، با آرامش کامل جسمانی در قرارگاه امن و آسایش، ثابت‌قدم قرار گرفت.

این سخن امام علیه السلام، درباره بیان اوصاف سالک الی الله و عارف حقیقی و چگونگی سیر و سلوک او در این طریق آمده است. امام علیه السلام، در این خطبه با این تعبیر که سالک راه حق خرد خود را زنده کرده است، به این مطلب اشاره فرموده‌اند که عارف با ریاضت‌های عارفانه و کوشش‌های سالکانه خود برای به دست آوردن کمالات عقلی، از قبیل دانش‌ها و معارف و ویژگی‌های اخلاقی، موفقیت‌های شایانی کسب می‌کند (ابن میثم، ۱۳۶۲، ج ۴، ص ۵۲). حضرت علی علیه السلام در بیان احوال بندگان خاص پروردگار نیز، بار دیگر بر این نکته توجه می‌دهند که نخستین گام برای صالحان و سالکان طریق، بیداری فکر است و به واسطه این بیداری فکر است که خداوند تعالی از طریق نجوای فکری و الهامات قلبی، نور هدایت را در دل آنها می‌افکند: «عِبَادُ نَاجَاهُمْ فِي فِكْرِهِمْ وَ كَلْمَهُمْ فِي ذَاتِ عُقُولِهِمْ فَاسْتُصْبِحُوا بِنُورِ بَقْظَةِ فِي الْأَسْمَاعِ وَ الْأَبْصَارِ وَ الْأَفْئِدَةِ» (نهج البلاغه، خ ۲۲۲)؛ «بندگان آنی هستند که در اندیشه‌شان با آنان مناجات کرده و در عقلشان با ایشان سخن گفته است؛ در نتیجه با نور بیداری، در گوش‌ها، چشم‌ها و قلب‌هایشان چراغ برافروخته است. در نظام عرفانی که از منظر نهج البلاغه ترتیب یافته، تفکر مؤلفه‌ای است که فارغ از معنای عرفانی، و بیشتر با تمرکز بر معنای فلسفی، نقش مهمی را در طی طریق برای سالک الی الله به عهده گرفته است. در واقع، تفکر با حیطة گسترده‌ای از واژگان قریب‌المعناى خود، عنصری است که مکرر در نهج البلاغه مورد توجه قرار گرفته و با تأثیر مستقیم بر سالک، اهمیت ویژه‌ای را در صعود وی در این نظام عرفانی به خود اختصاص داده است. در ادامه، مجموعه گسترده‌ای از کارکردهای فردی و اجتماعی برای این مقام، نظیر به دست آوردن بیداری، قرار گرفتن در طریق الی الله، روشن‌سازی راه و امر به معروف و نهی از منکر، قابل شناسایی و تحلیل است.

این پژوهش از نوع پژوهش‌های بنیادی است که اطلاعات آن به روش کتابخانه‌ای و با مطالعه متون و کتب مربوطه و با محوریت موضوع عرفان عملی در کتاب شریف نهج البلاغه جمع‌آوری شده است. این تحقیق با شیوه تبعی - استنباطی و با هدف شناخت جایگاه تفکر در نظام عرفان عملی در نهج البلاغه صورت پذیرفته است. در موضوع مورد پژوهش، به ویژه در بخش کارکردهای فردی و اجتماعی، هیچ پیشینه مستقلى یافت نشد؛ لیکن

موضوع تفکر، از جمله موضوعات مهمی است که گاه در ذیل عناوین دیگر در نهج البلاغه بررسی شده است؛ از آن جمله، پایان نامه سلوک عرفانی در نهج البلاغه (رضائی نژاد، ۱۳۸۹) که موضوع تفکر را به عنوان یکی از مقامات عرفانی در نظام عرفانی از منظر نهج البلاغه بررسی کرده است.

۱. انواع تفکر در عرفان عملی و در نهج البلاغه

بر اساس زمینه‌های مختلفی که برای تفکر وجود دارد، انواع متفاوتی برای آن در نظر گرفته شده است. بر پایه یک تقسیم‌بندی در منابع عرفانی (بر اساس زمینه‌های تفکر)، تفکر سه نوع است: اول تفکر در یکتایی پروردگار؛ دوم تفکر در لطایف صنع؛ و سوم تفکر در حقیقت احوال و اعمال (انصاری، ۱۴۱۷ق، ص ۴۱). در نهج البلاغه نیز زمینه‌های مختلف برای اندیشه و تفکر به مخاطبان ارائه می‌شود:

۱-۱. تفکر در عظمت قدرت پروردگار.

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «وَلَوْ فَكَّرُوا فِي عَظِيمِ الْقُدْرَةِ وَ جَسِيمِ النُّعْمَةِ لَرَجَعُوا إِلَى الطَّرِيقِ» (نهج البلاغه، خ ۱۸۵)؛ اگر مردم در عظمت قدرت خدا، و بزرگی نعمت‌های او می‌اندیشیدند، به راه راست بازمی‌گشتند. در این خطبه، امام علیه السلام جمله شرطیه را علت جمله جزا دانسته و فرموده است، علت اینکه مردم از گمراهی و نادانی به سوی حقیقت برنگشتند و از کیفر آخرت نترسیدند، آن است که در عظمت آفرینش و آفریده‌های حیرت‌انگیز و نعمت‌های فراوان حق تعالی نیندیشیدند. بنابراین، از عدم علت، بر عدم معلول شده استدلال است؛ زیرا تفکر در این امور، سبب توجه انسان به دین خدا و پیمودن راه دیانت و شریعت می‌شود (ابن میثم، ۱۳۶۲، ج ۴، ص ۱۳۲). این مرتبه از تفکر، افضل مراتب فکر و اعلى مرتبه علوم و اتقن مراتب برهان است و نتیجه آن، علم به وجود حق و انواع تجلیات است؛ و از آن، علم به اعیان و مظاهر رخ دهد؛ زیرا از نظر به ذات علت و تفکر در سبب، مطلق علم به او و مسببات و معلولات پیدا شود؛ و این نقشه تجلیات قلوب صدیقین است (رک: موسوی خمینی، ۱۳۷۱، ص ۱۹۱). در عین حال، نکته قابل تذکر آن است که تفکر در این موضوع، در دو نوع تفکر ممنوع و تفکر مرغوب قابل بررسی است. به بیان دیگر، وجود یک شرط اساسی در این تفکر سبب می‌شود تا از انواع ممنوع فاصله گرفته و تفکر راه‌گشا و سازنده‌ای را داشته باشیم. شرط آن است که از تفکر در اکتناه ذات و کیفیت آن خودداری شود. به بیان دیگر، یکی از انواع تفکر ممنوع، تفکر، در عین ذات و کیفیت آن است؛ چنانکه در نهج البلاغه آمده است:

«وَإِنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ الَّذِي لَمْ تَنْتَاهُ فِي الْعُقُولِ فَتَكُونَ فِي مَهَبٍ فِكْرَهَا مَكْتِفًا وَ لَا فِي رَوِيَّاتِ خَوَاطِرِهَا فَتَكُونُ مَحْدُودًا مُصْرَفًا» (نهج البلاغه، خ ۹۱).

تو آن خداوندی هستی که در خردها نگنجی؛ تا در منشأ اندیشه‌ها دارای کیفیت و چگونگی باشی و نه در اندیشه‌های عقول محدود به حدی؛ تا به تعریف درآیی و موصوف به دگرگونی و جابه جانی گردی.

در واقع، امام علیه السلام در جمله اول، به عدم درک عقل‌ها از کنه ذات و صفات خدا اشاره می‌کند که در آغاز این خطبه نیز با عبارات دیگری به آن اشاره شده بود؛ آنجا که می‌فرماید: «اگر عقل قادر به درک تو بود، باید کیفیت

خاصی در ذات پاک تو باشد؛ ولی از آنجاکه بالاتر از کیفیت می‌باشی و هستی محض و خالصی، عقل قادر به درک کنه ذات و صفات نیست». در جمله دوم، به عدم احاطه اندیشه‌ها بر ذات پاک او اشاره می‌کند؛ چرا که اگر اندیشه بر او احاطه یابد، حتماً باید محدود باشد؛ و هر چیز که محدود باشد، در معرض تغییرات زمانی و مکانی و جهات دیگر قرار می‌گیرد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵، ج ۴، ص ۵۶-۶۵).

۱-۲. تفکر در لطائف آفرینش

این تفکر همان تفکر در صنع خداوند و در مخلوقات اوست که حسن و زیبایی آن باعث تقویت عقل و روشنی قلب می‌شود. به بیان دیگر، نتیجه فکر در لطایف صنع و اتقان آن و دقایق خلقت، به قدری که در طاقت بشر است، علم به مبدأ کامل و صانع حکیم است.

ابتدعُهُمْ خَلْقًا عَجِيبًا مِنْ حَيَوَانٍ وَ مَوَاتٍ وَ سَاكِنٍ وَ ذِي حَرَكَاتٍ وَ اَقَامَ مِنْ شَسَاهِدِ الْبَيِّنَاتِ عَلٰى لَطِيفِ صَنَعَتِهِ وَ عَظِيمِ قُدْرَتِهِ مَا اِنْقَادَتْ لَهٗ الْعُقُولُ مُعْتَرِفَةً بِهٖ وَ مَسْلَمَةً لَهٗ (نهج البلاغه، خ ۱۶۵). خداوند آفریدگانی شگفت‌انگیز از جان‌دار و بی‌جان و آرام و جنبان پدید آورده و دلایلی روشن بر لطف آفرینش و عظمت توانایی خویش اقامه کرده است، آن گونه که خرده‌ها در برابر او رام گشته و زبان به اعتراف گشوده و سر بر فرمان او نهاده.

حضرت علی علیه السلام مکرر مخاطبان خویش را به تفکر در مخلوقات و مصنوعات پروردگار فرا می‌خواند و نتیجه حتمی آن را شناخت خداوند و تسلیم شدن به حضرتش می‌دانند. برای مثال، آن حضرت در خطبه ۱۸۵، مخلوقات مختلف را در کنار هم توصیف می‌کند و نتیجه نهایی تفکر در این موجودات را رسیدن به خداوند و شناخت عظمت او می‌داند:

وَ لَوْ فَكَّرْتَ فِي مَجَارِي اَكْلِهَا - وَ فِي غُلُوبِهَا وَ سَفَلِهَا - وَ مَا فِي الْخَوْفِ مِنْ شَرِّ اسَافِ بَطْنِهَا - وَ مَا فِي الرَّاسِ مِنْ عَيْنِهَا وَ اَذُنِهَا - لَقَسَّيْتَ مِنْ خَلْقِهَا عَجَبًا وَ لَقَيْتَ مِنْ وَصْفِهَا تَعَبًا - فَتَعَالَى الَّذِي اَقَامَهَا عَلٰى قَوَائِمِهَا - وَ بَنَاهَا عَلٰى دَعَائِمِهَا - لَمْ يَشْرُكْ فِي فِطْرَتِهَا فَاطِرٌ - لَمْ يَعْزُدهُ عَلٰى خَلْقِهَا قَادِرٌ - وَ لَوْ ضَرَبْتَ فِي مَذَاهِبِ فِكْرِكَ لِتَبْلُغَ غَايَاتِهٖ - مَا دَلَّتْكَ الدَّلَالَةُ اِلَّا عَلٰى اَنْ فَاطِرَ النَّمَلَةِ - هُوَ فَاطِرُ النَّحْلَةِ - لِذَقِيقِ تَفْصِيْلِ كُلِّ شَيْءٍ - وَ غَامِضِ اِخْتِلَافِ كُلِّ حَيٍّ - وَ مَا الْجَلِيلُ وَ اللَّطِيفُ وَ الثَّقِيْلُ وَ الْخَفِيْفُ - وَ الْقَوِيُّ وَ الضَّعِيْفُ فِي خَلْقِهٖ اِلَّا سَوَاءٌ وَ كَذٰلِكَ السَّمَاءُ وَ الْهَوَاءُ وَ الرِّيَاحُ وَ الْمَاءُ - فَانظُرْ اِلَى الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ وَ النَّبَاتِ وَ الشَّجَرِ - وَ الْمَاءِ وَ الْحَجَرِ وَ اِخْتِلَافِ هٰذَا اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ - وَ تَفَجَّرِ هٰذِهِ الْبَحَارِ وَ كَثْرَةِ هٰذِهِ الْجِبَالِ - وَ طَوْلِ هٰذِهِ الْقِيَالِ وَ تَفَرُّقِ هٰذِهِ اللُّغَاتِ - وَ اَلْسُنِ الْمُخْتَلِفَاتِ - فَالْوَيْلُ لِمَنْ اَنْكَرَ الْمَقْدَرَ وَ جَحَدَ الْمُدَبِّرَ (همان، خ ۱۸۵).

پس بلند مرتبه است خداوندی که مورچه را بر روی دست و پایش برقرار ساخت و بیکره وجودش را با استحکام خاص بنا گذاشت هیچ آفریننده‌ای در خلقت این حشره با او شرکت نداشته و هیچ قدرتی در آفرینش وی او را یاری نکرده است؛ و اگر راه‌های اندیشه خود را تا به آخر ببیمایی، سرانجام به آنجا خواهی رسید که آفریننده این مورچه ریز، همان آفریدگار درخت (تنومند) خراماست؛ زیرا هر دو از جنبه دقت و پیچیدگی شبیه هم هستند؛ اگرچه تفاوت‌هایی با همدیگر دارند؛ و در زمینه آفرینش خداوند، موجودات بزرگ و کوچک، سنگین و سبک، توانا و ناتوان، همه یکسان‌اند، و خلقت آسمان، هوا، باد و آب نیز چنین است. پس اکنون به خورشید و ماه، گیاه و درخت، آب و سنگ و اختلاف این شب و روز، و جریان این دریاها و فراوانی این کوه‌ها و بلندی این قله‌ها و ناهمگونی این لغت‌ها و زبان‌های گوناگون، با دقت نگاه کن (تا خدای را بشناسی) و وای بر کسی که ناظم و مدبّر اینها را انکار کند.

۱-۳. تفکر در احوال پیشینیان

از بیان حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه چنین برمی آید که آن حضرت تفکر در سرگذشت پیشینیان را راهی در جهت شناخت بیشتر احوال نفس دانسته‌اند تا از این رهیافت، قبل از ورود به هر مسیر انحرافی و ایجاد خسارت، مانع آن شوند:

وَ خَلَفَ لَكُمْ عِبْرًا مِنْ أَنْبَاءِ الْمَاضِينَ قَبْلَكُمْ مِنْ مُسْتَمْتِعِ خَلْقِهِمْ وَ مُسْتَفْسِحِ خَلْقِهِمْ أَرْهَفْتَهُمُ الْمَنَابِيحَ دُونَ الْأَمَالِ وَ سَدَّبْتَهُمْ عَنْهَا تَحَرُّمَ الْأَجَالِ لِمَ يَمْهَدُوا فِي سَلَامَةِ الْأَبْدَانِ وَ لِمَ يَغْتَبِرُوا فِي أَنْفِ الْأَوَّلِينَ (همان، خ ۸۳).

از انسان‌هایی که پیش از این زندگی می‌کردند، برای شما عبرت‌هایی را بر جای گذاشته است؛ انسان‌هایی که زندگانی وسیع داشتند. تا هنگامی که مرگ گلویشان را گرفت، وقت زیادی داشتند؛ اما پیش از آنکه به آرزوهای فراوان خود برسند، مرگ آنان در رسید و بند خواهش‌های آنها را از هم گسیخت؛ در حالی که برای سلامتی بدن‌ها در بستر قبر، از عمل صالح فرشی نگسترده و از گردش روزگار عبرتی نگرفته بودند.

در واقع، یکی از نعمت‌های بی‌حساب خداوند متعال بر بندگان، باقی ماندن سرگذشت پیشینیان و عبرت بودن آن برای آیندگان است چه همین عبرت گرفتن، وسیله بسیار مهمی در اعراض دادن انسان‌ها از دنیای سراسر غرور و جایگاه هلاکت به سوی سعادت اخروی و ابدی است، تا با شناخت رفتار دنیا با گذشتگان، در مدت عمر و زندگانی صرفاً بهره و نصیب خود را از دنیا بگیرند، و چنانکه پیشینیان گول دنیا را خوردند، به غرور دچار نشوند و، پیش از آنکه ریسمان مرگ و زنجیرهای جهنم گلویشان را به سختی بفشرد، خود را آماده خروج از این دنیا کنند (ابن‌میثم، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۲۵۰). در ادامه نیز احوال نفس را برای همگان مایه عبرت می‌دانستند و می‌فرمایند:

فَهَلْ يَنْتَظِرُ أَهْلُ بَضَائِعِ الشَّبَابِ إِلَّا حَوَالِي الْهَرَمِ وَ أَهْلُ غَضَارَةِ الصَّحَّةِ إِلَّا نَوَازِلَ السَّقَمِ وَ أَهْلُ مَدَّةِ الْبَقَاءِ إِلَّا أَوْنَةَ الْفَنَاءِ مَعَ قُرْبِ الزَّيَالِ وَ أَوْفُ الْإِنْتِقَالِ وَ عِلْوِ الْقَلْقِ وَ أَلَمِ الْمَضِيِّ وَ غَضَصِ الْجُرْحِ وَ تَلَفَّتِ الْإِسْتِغَاثَةَ بِنُصْرَةِ الْحَفْدَةِ وَ الْأَقْرَبَاءِ وَ الْأَعِزَّةِ وَ الْقُرَنَاءِ فَهَلْ دَفَعَتِ الْأَقْرَابُ أَوْ نَفَعَتِ التَّوَّاجِبُ وَ قَدْ غَوَّرَ فِي مَحَلَّةِ الْأَمْوَاتِ رَهِينًا (همان، خ ۸۳).

پس آیا آن که در جوانی و طراوت عمر زندگی می‌کند، جز این است که منتظر پیری و گوز پستی و ناتوانی است؟ و آن که در نهایت صحت و سلامتی به سر می‌برد، جز این است که در معرض آفات و بیماری قرار دارد؟ و آنان که سال‌هایی طولانی در دنیا زندگی کرده‌اند، اینک منتظر اوقات فنا و نابودی‌اند که به‌زودی فرا رسد و آنها را به دنیای دیگر منتقل کند.

آن حضرت درباره خودشان مورد خودشان تأکید می‌کنند و می‌فرمایند:

أَيُّ بَنِي إِيٍّ وَ إِنْ لِمَ أَكُنْ عُمَرْتُ عُمُرٍ مَنْ كَانَ قَبْلِي فَقَدْ نَظَرْتُ فِي أَعْمَالِهِمْ وَ فَكَّرْتُ فِي أَخْبَارِهِمْ وَ سَبَرْتُ فِي آثَارِهِمْ حَتَّى غَدَّتْ كَأَحْدِهِمْ بَلْ كَأَنِّي بِمَا انْتَهَى إِلَيَّ مِنْ أُمُورِهِمْ قَدْ عُمَرْتُ مَعَ أَوْلِيهِمْ (همان، ن ۳۱).

ای پسرک من! هرچند من به اندازه پیشینیان عمری دراز نکردم، ولی در کارهای ایشان نگرستم و در شرح حال و اخبارشان اندیشیدم و در آثار برجای مانده از ایشان سیر کردم. به گونه‌ای که همچون فردی از ایشان شدم؛ بلکه به سبب آنچه از کارهای ایشان دست یافتم، چنان شدم که گویی با اولین تا آخرینشان زندگی کرده‌ام فَتَذَكَّرُوا فِي الْخَيْرِ وَ الشَّرِّ أَحْوَالِهِمْ وَ اخَذُوا أَنْ تَكُونُوا أَمْثَالَهُمْ فَإِذَا تَفَكَّرْتُمْ فِي تَفَاوُتِ خَلْقِهِمْ فَالزَّمُوا كُلَّ أَمْرٍ لَرِمَتِ الْعِزَّةُ بِهِ سَائِهِمْ خَالِهِمْ وَ زَاخَتِ الْأَعْدَاءُ لَهُ عَنْهُمْ (همان، خ ۱۹۲).

از کيفرهایی که در اثر کردار بد و کارهای ناپسند بر امت‌های پیشین واقع شده، برحذر باشید و حالات آنها را در خوبی‌ها و سختی‌ها همواره به یاد آورید. نکند شما هم مانند آنان باشید. پس آنگاه که در تفاوت حال آنان،

هنگامی که در خوبی بودند و هنگامی که در شرّ و بدی قرار داشتند، اندیشه کردید، به سراغ کارهایی بروید که موجب عزت و اقتدار آنان شده و دشمنان را از ایشان دور کرده است.

۴-۱. تفکر در بیانات پیامبر ﷺ

یکی از تأکیدات مستقیم در نهج‌البلاغه، پیروی و دقت نظر در آثاری است که از انبیا و به ویژه نبی مکرم اسلام به مخاطبان رسیده است.

وَ أَنْعِمِ الْفِكْرَ فِيمَا جَاءَكَ عَلَى لِسَانِ النَّبِيِّ الْأَمِيِّ صَ مَا لَا بُدَّ مِنْهُ وَ لَا مَحِيصَ عَنْهُ وَ خَالَفاً مَنْ خَالَفاً ذَلِكَ إِلَى غَيْرِهِ وَ دَعَا وَ مَا رَضِيَ لِنَفْسِهِ (همان، خ ۱۵۳).

و درباره آنچه از زبان پیامبر امی - که درود خداوند بر او و خاندانش باد - به تو رسیده و از آن گریز و گزیری نیست، نیکو اندیشه کن و با آن کس که روشی خلاف آن و گرایشی به سوی دیگر دارد، مخالفت کن و او را به آنچه بدان دلخوش است، واگذار.

آن حضرت در بیان علت این نوع تفکر و ضرورت تمسک به سنت پیامبر اکرم ﷺ به آیه‌ای از قرآن تمسک می‌جویند و می‌فرماید: فَالْحَذَرَ الْحَذَرَ أَيُّهَا الْمُسْتَمِعُ وَ الْجِدَّ الْجِدَّ أَيُّهَا الْعَاقِلُ وَ لَا يُبْتَكَ مِثْلُ خَبِيرٍ (فاطر: ۱۴) (نهج‌البلاغه، خ ۱۵۳)؛ ای شنونده! بسیار برحذر باش؛ و ای غفلت‌زده بسیار بکوش. هیچ کس مانند انسان آگاه تو را با خبر نمی‌سازد. امام ﷺ با استشهاده به آیه قرآن، به شنونده هشدار می‌دهد، کسی آنها را موعظه می‌کند، به احوال و احوال آخرت خبیر و آگاه است و هیچ کس مانند کسی که به حقایق امور داناست، نمی‌تواند از امور آگاهی دهد (ابن‌میثم، ۱۳۶۲، ج ۳، ص ۲۴۰).

۲. کارکردهای فردی و اجتماعی تفکر

تفکر از موضوعات زیربنایی در معارف اسلامی است که توجه به کارکردهای فردی و اجتماعی آن به پژوهشی مستقل نیاز دارد؛ اما در این پژوهش، آن دسته از کارکردهایی که در نظام عرفان عملی مورد توجه ویژه قرار دارند، تبیین شده‌اند.

۱-۲. کارکردهای فردی تفکر

منظور از کارکردهای فردی تفکر، مجموعه آثاری است که تفکر در زندگی فردی شخص حاصل می‌کند؛ که از آن جمله است:

۱-۱-۲. یقظه (بیداری)

یقظه در لغت از ماده «یقطا» است. این واژه نقیض خواب (فراهِیدی، ۱۴۱۰ ج ۵، ص ۲۰۰؛ ابن‌منظور، ۱۹۸۸، ج ۷، ص ۴۶۶) و به معنای بیداری و توجه است (طریحی، ۲۰۰۹، ج ۴، ص ۲۹۳). یقظه اولین مرحله‌ای است که بنده در طریق الی‌الله با آن روبه‌رو می‌شود و علامت آن برطرف شدن بعضی از حجب است که باعث تنبه و آگاهی بنده

گردد و او را به طلب وادارد (گوهرین، ۱۳۸۳، ج ۱۰، ص ۲۹۱). یقظه نقطهٔ مقابل غفلت، به معنای خودآگاهی است؛ و در اصطلاح عرفان اسلامی، بیداری از خواب غفلت و توجه به اعمال و کردارهای گذشته، برای جبران خطاها و جهت‌گیری‌های صحیح در آینده است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۳۴۹). به صورت مکرر در نهج البلاغه این غفلت‌زدگی مورد توجه شده و حضرت علی علیه السلام دربارهٔ آن هشدار داده‌اند: «إِنِّي لَمْ أَرَ كَالْجَنَّةِ نَامَ طَالِبُهَا وَلَا كَالنَّارِ نَامَ هَارِبُهَا» (خ ۲۸، ص ۶۵)؛ همانا من نعمتی را مانند بهشت ندیدم که خواهان آن به خواب رفته باشد؛ و عذابی را مانند جهنم ندیدم که گریزان از آن در خواب باشد. آن حضرت این خواب‌زدگان را خطاب می‌کند و می‌فرماید: «أَمْ لَيْسَ مِنْ نَوْمِكَ يِقْظُهُ» (خ ۲۳۳، ص ۶۱۰)؛ مگر خواب تو بیداری ندارد؟». همچنین مخاطبین خود را به بیداری از این خواب فرامی‌خوانند: «فَتَدَاؤَ مِنْ ذَاةِ الْفِتْرَةِ فِي قَلْبِكَ بَعْرِيْمَةٌ وَمِنْ كَرَى الْعُقْلَةِ فِي نَاطِرِكَ يِقْظُهُ» (خ ۲۲۳، ص ۶۱۰)؛ پس بیماری سستی در قلبت را با تصمیم قطعی، و خواب غفلت را در چشم خود با بیداری مداوا کن. ابن‌میثم در شرح خود بر نهج البلاغه ذکر می‌کند که امام علیه السلام پس از بیان حال شخص گنهکار و غافل و مغرور، به او هشدار می‌دهد: «ای انسان! بکوش و هرچه زودتر این بیماری‌های قلبی و خواب غفلتی را که در پی سستی و بی‌اعتنایی به خدا و یاد او پیدا شده است، با تصمیم راسخ بر اطاعت فرمان و مداومت ذکر او معالجه و درمان کن» (ابن‌میثم، ۱۳۶۲، ج ۴، ص ۷۸).

آن حضرت در فرازی دیگر در وصف بندگان خاص پروردگار نیز به این مطلب اشاره دارند که نتیجهٔ به‌کارگیری عقل‌ها و افکار ایشان آن است که چراغ بیداری در گوش‌ها و چشم‌ها و قلب‌ها را روشن می‌کنند: «عِبَادُ نَاجَاهُمْ فِي فِكْرِهِمْ وَ كَلِمَتِهِمْ فِي ذَاتِ عُقُولِهِمْ فَاسْتَصْبَحُوا بِنُورِ يِقْظَةٍ فِي الْأَسْمَاعِ وَالْأَبْصَارِ وَالْأَفْئِدَةِ» (خ ۲۲۲، ص ۶۰۶)؛ بندگان داشته است که در اندیشه‌شان با آنان مناجات کرده و در عقل‌شان با ایشان سخن گفته است؛ در نتیجه با نور بیداری، در گوش‌ها، چشم‌ها و قلب‌هایشان چراغ برافروخته...

۲-۱-۲. قرار گرفتن در طریق الی الله

عرفان عملی، اجرای یک برنامهٔ دقیق و پرمشقت برای گذشتن از مراحل و منازل و رسیدن به مقامات و احوالی در راه دست یافتن به آگاهی عرفانی است که از آن به «طریقت» نیز تعبیر می‌شود (یثربی، ۱۳۶۶، ص ۳۴). چنانکه از کلام حضرت علی علیه السلام بر می‌آید به کارگیری فکر و اندیشه همراه با داشتن نگاه با بصیرت، مقدمه‌ای مهم برای سالکان طریق است تا به واسطهٔ آن، در راه روشن هدایت یا همان طریق الی الله گام نهند (ثُمَّ سَلَكَ جَدَاً وَاضِحاً). آن حضرت در تحذیر مخاطبان خود از موقعیت سختی که پس از کنار رفتن پرده‌های غفلت برای انسان حاصل می‌شود، توصیه می‌کند:

.... فَلْيَنْتَفِعْ امْرُؤٌ بِنَفْسِهِ فَإِنَّمَا الْبَصِيرُ مَنْ سَمِعَ فَتَفَكَّرَ وَ نَظَرَ فَأَبْصَرَ وَ انْتَفَعَ بِالْعَبْرِ ثُمَّ سَلَكَ جَدَاً وَاضِحاً يَتَجَنَّبُ فِيهِ الصَّرْعَةَ فِي الْمَهَاوِي وَ الضَّلَالَ فِي الْمَعَاوِي... (نهج البلاغه، خ ۱۵۳).

....هر کس باید از وجود خویش سود برد. همانا بینا کسی است که بشنود و بیندیشد و بنگرد و بینش یابد و از آنچه مایه عبرت است، بهره گیرد، سپس در راه‌های روشن گام بردارد. و از آنچه مایه سقوط در وادی هلاکت و افتادن در شبهات گمراه‌کننده است، دوری کند....

در واقع، این فرورفتن در فکر موجب عبرت، و عبرت موجب فوز و سعادت است (شوشتری، ۱۳۷۶، ج ۱۲، ص ۳۹۸). پس مهم‌ترین آثار تفکر آن است که انسان را در طریق هدایت و سیر الی الله قرار می‌دهد. در واقع، اگرچه علم و معرفت ثمره خاص تفکر است، اما چون علم در دل حاصل شود، حالت دل نیز دگرگون می‌گردد؛ و هرگاه حالت دل دگرگون شد، اعمال جوارح نیز دگرگون می‌شود؛ یعنی عمل تابع حال، و حال تابع علم، و علم تابع فکر است. بنابراین، فکر اصل و کلید همه خیرات است (فیض کاشانی، ۱۴۱۷ق، ج ۸، ص ۱۹۸) و انسان را در طریق هدایت قرار می‌دهد.

آن حضرت همچنین می‌فرماید: «وَأَوْ فَكَّرُوا فِي عَظِيمِ الْقُدْرَةِ وَ جَسِيمِ النُّعْمَةِ لِرَجْعَا إِلَى الطَّرِيقِ» (نهج البلاغه، خ ۱۸۵)؛ اگر مردم در عظمت قدرت خدا و بزرگی نعمت‌های او می‌اندیشیدند، به راه راست باز می‌گشتند. در این فراز، حرف «لو» برای این وضع شده است که نبودن یک امری را به نبودن امر دیگری وابسته بداند (خواه این دو امر لازم و ملزوم باشند یا اینکه هیچ رابطه‌ای میانشان نباشد)؛ اما بیشتر در موردی به کار می‌رود که نبودن ملزوم باعث تحقق نیافتن لازم شده باشد (ابن میثم، ۱۳۶۲، ج ۴، ص ۱۳۱). به بیان دیگر، لازمه قرار گرفتن در طریق الی الله و پیمودن این راه پرفراز و نشیب به‌کارگیری نیروی فکر است؛ یعنی نقطه آغاز تفکر است؛ و علت اینکه مردم از گمراهی و نادانی به سوی حقیقت برنگشتند و از کیفر آخرت نترسیدند، این است که در عظمت آفرینش و آفریده‌های حیرت‌انگیز و نعمت‌های فراوان حق تعالی نیندیشیدند. زیرا تفکر در این امور، سبب توجه انسان به دین خدا و پیمودن راه دیانت و شریعت می‌شود (همان، ص ۱۳۲). آن حضرت در هنگام تلاوت آیه ۳۶-۳۸ سوره نور، خردورزی و به‌کارگیری فکر و اندیشه به عنوان اولین مشخصه بندگان خاص پروردگار توجه می‌کند و می‌فرماید:

وَمَا بَرِحَ لِلَّهِ عَزَّتْ أَلَاؤُهُ فِي الْبُرْهَةِ بَعْدَ الْبُرْهَةِ وَ فِي أَرْزَامِ الْفِتْرَاتِ عِبَادًا نَاجَاهُمْ فِي فِكْرِهِمْ وَ كَلْمِهِمْ فِي ذَاتِ عَقُولِهِمْ ... (نهج البلاغه، خ ۲۲۲).

پیوسته برای خداوند که بخشش‌هایش ارجمند است، در هر دوره و زمانی بندگان بوده که به اندیشه انسان الهام می‌کرده و در وادی خردهایشان با آنان سخن می‌گفته است.

۲-۲. کارکردهای اجتماعی تفکر

در کلام حضرت علی علیه السلام، تفکر بعد از ایجاد تحول در زندگی فردی سالک طریق، طیف گسترده‌ای از کارکردهای اجتماعی را نیز با خود به همراه خواهد داشت؛ از آن جمله است:

۱-۲-۲. روشن سازی راه برای دیگران (چراغ هدایت)

حضرت علی علیه السلام در وصف شایستگیان، بعد از آنکه به کارگیری عقل و سپس بیداری را از مشخصات ایشان برمی شمرد، به جایگاه اجتماعی ایشان توجه می کند و یکی از مهم ترین کارکرد اجتماعی ایشان را هدایت گر بودنشان معرفی می نماید و در تبیین چگونگی این کارکرد می فرماید:

...بِمَنْزِلَةِ الْأَدْلَةِ فِي الْفُلُوتِ مَنْ أَخَذَ الْقَصْدَ حَمِدُوا إِلَيْهِ طَرِيقَهُ وَ بَشَرُوهُ بِالنَّجَاةِ وَ مَنْ أَخَذَ يَمِينًا وَ شِمَالًا ذَمُّوا إِلَيْهِ الطَّرِيقَ وَ حَذَرُوهُ مِنَ الْهَلَاكَةِ وَ كَانُوا كَذَلِكَ مَصَابِيحَ تِلْكَ الظُّلُمَاتِ - وَ أَدْلَةٌ تِلْكَ الشُّبُهَاتِ (نهج البلاغه، خ ۲۲۲).

آنان نشانه های روشن خدا در بیابان هایت؛ آن را که راه میانه در پیش گرفت، می ستودند و به رستگاری بشارت می دادند و روش آن را که به جانب چپ یا راست کشانده می شد، زشت می شمردند و از نابودی هشدار می دادند؛ همانند چراغ تاریکی ها، و راهنمای پرتگاه ها بودند.

امیرالمؤمنین علیه السلام در این فراز، شایستگیان را به کسانی تشبیه کرده است که در بیابان ها راه را به مردم نشان می دهند؛ زیرا ایشان نیز انسان ها را به سوی حقیقت - که خداست - راهنمایی می کنند و همان گونه که نشان دهندگان راه، مردمی را که راه درست را در پیش گرفته اند و می روند، می ستایند و به آنان مژده رسیدن به مقصد را می دهند و کسانی را که از جاده مستقیم به طرف چپ یا راست انحراف یابند، توجه می دهند و از گمگشتگی و سردرگمی می ترسانند، اهل ذکر و اولیای خدا نیز روندگان راه مستقیم هدایت و طریق الهی را می ستایند و به آنها مژده و بشارت رستگاری و نجات از بدبختی ها می دهند؛ و در مقابل، کسانی را که از راه حق منحرف شوند، یعنی راه افراط یا تفریط را در پیش گیرند، نکوهش می کنند و ایشان را از هلاکت ابدی برحذر می دارند. امام علیه السلام در این عبارت، دو لفظ را به عنوان استعاره از راهنمایان حقیقت ذکر کرده است: نخست لفظ مصابیح - که به معنای چراغ هاست - به اعتبار آنکه با اعمال نیک و کمالات خود، راه مردم را به سوی خدا روشن می کنند؛ و دوم ادله نشان به معنای دهندگان راه، بدان جهت که مردم را به طریق حق راهنمایی می کنند و برای آنان حق را از باطل جدا و مشخص می نمایند (ابن میثم، ۱۳۶۲، ج ۴، ص ۷۰). به بیان دیگر، سالکان طریق در حیات اجتماعی شان، سبب تذکیر و تخویف مردم و زنده کردن یاد خدا برای دیگر افراد جامعه اند:

وَ مَا يَرْجَى لِلَّهِ عَزَّتْ الْأَوْهُ فِي الْبُرْهَةِ بَعْدَ الْبُرْهَةِ وَ فِي أَرْزَامِ الْفَتْرَاتِ عِبَادًا نَاجَاهُمْ فِي فِكْرِهِمْ وَ كَلِمَتِهِمْ فِي ذَاتِ عُقُولِهِمْ... يَنْذِرُونَ بِأَيَّامِ اللَّهِ وَ يَخَوْفُونَ مَقَامَهُ... (نهج البلاغه، خ ۲۲۲).

پیوسته برای خداوند - که بخشش هایش ارجمند است - در هر دوره و زمانی بندگانی بوده که به اندیشه آنان الهام می کرده و در وادی خردهایشان با آنان سخن می گفته است... روزهای خدایی را به یاد می آوردند و مردم را از جلال و بزرگی خدا می ترساندند.

از جمله عواملی که سبب روشن سازی راه توسط سالکان طریق می شود، این است که حجاب های دنیوی برای ایشان کنار می رود و آنها با داشتن نگاه صحیح می توانند فراز و فرود این مسیر پرخطر را برای دیگر افراد جامعه روشن سازند:

فَكَأَنَّمَا قَطَعُوا الدُّنْيَا إِلَى الْآخِرَةِ وَ هُمْ فِيهَا - فَسَاهَدُوا مَا وَرَاءَ ذَلِكَ - فَكَأَنَّمَا اطَّلَعُوا غُيُوبَ أَهْلِ الْبَرْزَخِ فِي طُولِ الْإِقَامَةِ فِيهِ - وَ حَقَّقَتِ الْقِيَامَةُ عَلَيْهِمْ عِدَاتَهَا - فَكَشَفُوا غِطَاءَ ذَلِكَ لِأَهْلِ الدُّنْيَا حَتَّى كَانَتْهُمْ بَرُؤُونَ مَا لَا يَرَى النَّاسُ وَ يَسْمَعُونَ مَا لَا يَسْمَعُونَ (همان).

با اینکه در دنیا زندگی می‌کنند، گویا آن را رها کرده و به آخرت پیوسته‌اند و سرای دیگر را مشاهده می‌کنند. گویا از مسائل پنهان برزخیان و مدت طولانی اقامتشان آگاهی دارند؛ و گویا قیامت وعده‌های خود را برای آنان تحقق بخشیده است. آنان پرده‌ها را برای مردم دنیا برداشته‌اند. می‌بینند آنچه را که مردم نمی‌نگرند و می‌شنوند آنچه را که مردم نمی‌شنوند.

امام علیه السلام در این قسمت از سخنان خود، حال خوبان طریق را - به دلیل آنکه به خداوند و کتاب‌های آسمانی و پیامبران او اطمینان کامل دارند و احوال قیامت را محقق می‌دانند و وعده و وعیدهای آن را با عین‌الیقین مشاهده کرده‌اند - به حالت انقطاع از دنیا و دیدار اهل برزخ تشبیه فرموده است؛ یعنی گویا، ایشان از دنیا رفته و برزخیان را دیده‌اند و بر حال آنان و طولانی بودن اقامتشان در آن عالم اشراف کامل دارند و از این‌رو، با زبان‌های گویا و بیان‌های رسا و صفای باطن و نورانیت روح، پوشش و حجاب آن عالم را از جلوی دید اهل دنیا کنار زده‌اند. این پاکدلان، به دلیل آنکه از دیدنی‌ها و شنیدنی‌هایی خبر می‌دهند که مردم از درک آن عاجزند، گویا با چشم‌ها و گوش‌های خود چیزهایی را می‌بینند و می‌شنوند که دیگران آنها را حس نمی‌کنند. در واقع، این سالکان طریق، خود را از تعلقات دنیا به دور داشته و روح را از آلودگی‌های مادی صفا داده‌اند؛ از این‌رو، صفحه دل آنها مانند آینه‌ای صیقل‌یافته، خالی از هرگونه تیرگی شده است؛ چنانکه نور الهی بر آن تابیده و صورت حقایق در آن نقش بسته است؛ و بدین جهت راه نجات را از مسیر هلاکت تشخیص می‌دهند و با دیده یقین آن را می‌بینند و راه خود را با بصیرت می‌پیمایند و مردم را از روی آگاهی به سوی حقیقت هدایت می‌کنند و از چیزهایی که با دیده حجبین مشاهده کرده و با گوش عقل شنیده‌اند، خبر می‌دهند؛ و چون این امر برای آنان خیلی روشن و عادی است، این مشاهدات در نظر آنها شبیه چیزهایی است که مردم با حواس ظاهر خود مشاهده می‌کنند؛ از این‌رو، امام فرموده‌اند که آنها چیزهایی را می‌بینند و می‌شنوند که دیگران درک نمی‌کنند (رک: ابن‌میثم، ۱۳۶۲ ج ۴، ص ۱۳۲).

۲-۲-۲. امر به معروف و نهی از منکر

کارکرد اجتماعی دیگر که برای سالکان طریق که در نتیجه تفکر برای ایشان حاصل می‌شود، نقش آنها

به‌عنوان امر به معروف و نهی از منکر است. حضرت علی علیه السلام در تبیین این کارکرد می‌فرماید:

...عِبَادُ نَاجِهِي فِي فِكْرِهِمْ وَ كَلِمَتِهِمْ فِي ذَاتِ عَقُولِهِمْ... وَ يَهْتَفُونَ بِالزَّوْجِرِ عَنِ مَحَارِمِ اللَّهِ فِي أَسْمَاعِ الْغَافِلِينَ - وَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ وَ يَأْتَمُرُونَ بِهِ - وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يَتَنَاهَوْنَ عَنْهُ (نهج البلاغه، خ ۲۲۲).

... بندگان آنی داشته که به اندیشه آنان الهام می‌کرده و در وادی خردهایشان با آنان سخن می‌گفته است... غافلان را با هشدارهای خود، از کفرهای الهی می‌ترسانند؛ به عدالت فرمان می‌دهند و خود عدالت گسترند؛ از بدی‌ها نهی می‌کنند و خود از آنها پرهیز دارند.

این اشخاص هرگز خود را از مسئولیت‌های اجتماعی (مانند گوشه‌گیران و چله‌نشینان) کنار نمی‌کشند. بلکه در میدان ارشاد جاهل و تنبیه غافل و امر به معروف و نهی از منکر، کاملاً فعال‌اند و با توجه به اینکه فعل جمله مضارع آمده است و فعل مضارع بر استمرار دلالت دارد، نشان می‌دهد که این برنامه، برنامه‌ی همیشگی آنان است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵، ص ۳۵۵). در واقع امر به معروف و نهی از منکر، از جمله فرضیاتی است که دارای مبانی عقلی محکم است و هر صاحب‌خردی بر ضرورت آن برای حصول کمال در نظام اجتماعی صحنه می‌گذارد (رک: سروش، ۱۳۸۱، ص ۸۵).

قرآن کریم ارتباط دو عامل تفکر و امر به معروف و نهی از منکر را با توجه به عامل حکمت، چنین تبیین می‌فرماید: «دع الی سبیل ربک بالحکمة» (نحل: ۱۲۵). طبق بیان حضرت علی علیه السلام، با به‌کارگیری نیروی تعقل و تفکر، بالاترین مراتب حکمت برای شخص حاصل نمی‌شود: «بالعقل یتخرج غور الحکمة» (تمیمی آمدی، ۱۳۸۳، ص ۱۴۸)؛ با عقل، کنه حکمت به دست می‌آید. در **نهج البلاغه** حکمت به معنای حالت و خصیصه‌ی درک و تشخیص است که شخص به وسیله‌ی آن می‌تواند کار را متقن و محکم انجام دهد؛ و صاحب آن را حکیم به معنای «متقن للامور» گویند (قرشی بنایی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۲۹۳). پس اندیشه‌ی مستحکم را به حکمت تعبیر می‌کنند که انبیا به آن ممتازند و از آن بندگان برگزیده و صالح است و هیچ ابزار عقلانی نمی‌تواند آن را نفی کند و از بین ببرد. هیچ استدلال و تجربه‌ای هم نمی‌تواند آن را خنثی کند و لازمه‌ی دعوت مردم به طریق الی الله است.

شایان توجه اینکه امام در اینجا می‌فرماید: «آنها، هم خود عامل به معروف‌اند و هم دعوت‌کننده به آن؛ و هم خود تارک منکرند و هم نهی از آن»؛ چنان که در خطبه‌ی ۱۷۵ می‌فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي، وَاللَّهِ، مَا أَحْتُكُمْ عَلَي طَاعَةِ إِلَّا وَ أَسْبِقُكُمْ إِلَيْهَا، وَ لَا أَنهَأَكُمْ عَنْ مَعْصِيَةِ إِلَّا وَ أَنهَأِي قَبْلَكُمْ عَنْهَا!». ای مردم! به خدا سوگند من شما را به کار نیکی دعوت نمی‌کنم، مگر اینکه پیش از شما به آن عمل می‌کنم. و از منکری باز نمی‌دارم، مگر اینکه خودم قبلاً از آن چشم می‌پوشم.

نتیجه‌گیری

تفکر، یکی از مهم‌ترین مقامات در نظام عرفان، عملی و عنصری تأثیرگذار در صعود سالک به مراتب عالیه‌ی انسانی است. تأکید بر تفکر در نظام عرفان عملی از منظر **نهج البلاغه** تا به آنجاست که می‌توان آن را یکی از مهم‌ترین شاخصه‌های این نظام دانست. کتاب شریف **نهج البلاغه** با دارا بودن رویکرد عقلانی برای حرکت سالک در طریق الی الله، تأثیر ویژه‌ای را برای تفکر تبیین کرده است. در میان اهل عرفان، از آنجاکه مجال و میدان تفکر به علت بی‌نهایت بودن علوم، بی‌حد و اندازه است، تفکری ارزشمند است که به راه دین و به امور میان‌بنده و پروردگار تعلق دارد. از این‌رو، ایشان با بهره‌مندی از آیات و روایات، زمینه‌های متفاوتی را برای تفکر طرح کرده‌اند تا از این رهیافت، سالکان طریق بر اساس نوع تفکر، حرکت صحیحی در طریق الی الله داشته باشند. در کلام حضرت علی علیه السلام نیز

زمینه‌های متفاوتی برای تفکر صحیح ذکر شده است که عبارت‌اند از: تفکر در عظمت قدرت پروردگار (برهان صدیقین)؛ تفکر در لطایف آفرینش. تفکر در احوال پیشینیان؛ و تفکر در بیانات پیامبر ﷺ. با توجه به تأثیر گسترده‌ی مقام تفکر برای سالکان طریق، می‌توان مجموعه‌ای از کارکردهای فردی و اجتماعی را برای این مهم تبیین کرد. کارکردهای فردی این مقام در دو عنوان بیداری (یقظه) و راه‌یابی به طریق الی‌الله مورد توجه قرار گرفته است؛ اما در کلام حضرت علی علیه السلام برای سالک ضروری است که در طریق الی‌الله، نه تنها کمال خود، بلکه کمال جامعه را نیز مورد توجه قرار دهد. در این راستا، آن حضرت به کارکردهای اجتماعی تفکر نیز برای سالکان طریق توجه کرده است که عبارت‌اند از: روشن‌سازی راه (چراغ هدایت) و امر به معروف و نهی از منکر.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- ابن فارس، ابوالحسین احمد بن فارس بن زکریا، ۱۴۰۴ق، *معجم مقاییس اللغة*، تحقیق و ضبط عبد السلام محمد هارون، بی نا، قم، مرکز النشر مکتب الاعلام الاسلامی.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۹۸۸، *لسان العرب المحيط*، مقدمه علامه شیخ عبدالله العلابلی، اعاده بناءة علی الحرف الاول من الکلمه
- ابن میثم بحرانی، میثم بن علی، ۱۳۶۸ش، *شرح نهج البلاغه*، چ دوم، بی جا، کتاب.
- انصاری، خواجه عبدالله، ۱۴۱۷ق، *منازل السائرین*، تحقیق و تصحیح علی شیروانی، بی نا، تهران، دار العلم.
- تمیمی آمدی، عبدالواحد، ۱۳۸۳، *غرر الحکم و درر الکلم*، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، چ ششم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- الراغب الاصفهانی، حسین بن محمد، ۱۹۹۲م، *مفردات الفاظ القرآن الکریم*، تصحیح صفوان عدنان داوودی، بیروت، دمشق، دار العلم، - دارالشامیه.
- رمضانی نژاد، صفیه، ۱۳۸۹، *سلوک عرفانی در نهج البلاغه*، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه علوم حدیث.
- سجادی، سید جعفر، ۱۳۷۵، *فرهنگ اصطلاحات و تعبییرات عرفانی*، چ سوم، تهران، کتابخانه طهوری.
- سروش، محمد، ۱۳۸۱، «مبانی عقلی امر به معروف و نهی از منکر»، *حکومت اسلامی*، ش ۲۴.
- شوشتری، محمدتقی، ۱۳۷۶، *بهبج الصباغه فی شرح نهج البلاغه*، تهران، امیر کبیر.
- طریحی، فخرالدین، ۲۰۰۹، *معجم مجمع البحرین، ضبطه و صحح نضاک علی*، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
- طوسی، خواجه نصیرالدین، ۱۳۷۳، *اوصاف الاشراف*، تحقیق و تصحیح سید مهدی شمس، بی نا، تهران، وزارت ارشاد اسلامی.
- الفراهیدی، ابو عبد الرحمن الخلیل بن احمد، ۱۴۱۰، *العین، تحقیق الدكتور مهدی المخزومی و الدكتور ابراهیم السامرائی*، چ دوم، بی جا، مؤسسه دار الهجرة.
- فیض کاشانی، ملا محسن، ۱۴۱۷م، *المحججه البیضاء فی تهذیب الاحیاء*، تصحیح علی اکبر غفاری، قم، جامعه مدرسین.
- قرشی بنایی، سید علی اکبر، ۱۳۷۷، *مفردات نهج البلاغه*، تصحیح محمد حسن بکائی، تهران، نشر قبله.
- گوهرین، سید صادق، ۱۳۸۳، *شرح اصطلاحات تصوف*، تهران، زوار.
- مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۷۵، *پیام امام (شرح تازه و جامع بر نهج البلاغه)*، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
- موسوی خمینی، روح الله، ۱۳۷۱، *شرح جهل حدیث*، تهران، مؤسسه نشر و تنظیم آثار امام خمینی علیه السلام.
- یثربی، سید یحیی، ۱۳۶۶، *فلسفه عرفان*، قم، مؤلف.
- یوسف خیاط، بی نا، بیروت، دارلسان العرب-دارالجمیل.